

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۲۰ به تاریخ ۹۹/۹/۲۶

درایت الحدیث و حرکت از معانی عرفی به سمت معانی و معارف الهی - اشاره به سرفصل های اصلی بحث امر و نهی

الهی و حضرات معصومین علیهم السلام

درایت الحدیث و رسیدن به مصطلحات شرعی

بحث در روایت هشام بن حکم بود و مقداری در مورد حکمت مورد نظر در روایت و حد وسط بودن آن و بحث ضرورت بعثت در مستوای این حکمت و بعد دلالت بر مصالح و مفاسد و منافع و عوامل بقاء و فناء صحبت کردیم. روشن شد کاری که در مفردات کلیدی روایت باید انجام شود این است که ولو ابتدای کار باید از لغت و حتی فقه اللغه استفاده شود ولی این ابتدای کار است و در محله بعد باید بدنبال اصطلاح خود شریعت در این بحث برویم و توضیحاتی که در معارف ما درباره این نکته یا مفرد آمده است را پیدا کنیم. در فرهنگ شارع اصطلاحات و ادبیات خاصی هست که باید به آنها دست پیدا کنیم و نمی توانیم وقتی روایت می گوید «مصلحت» بگوییم همان مصلحت عرفی مقصود نظر است و تمام.

ما در بحث حکمت و مصلحت و بقاء همین کار را کردیم و ابتدای از لغت شروع کرده و بعد بدنبال قرائن برای تبیین این حقیقت در ادبیات شارع رفتیم. این به یک معنا دنبال کردن حقیقت شرعی در مفاهیم و کلمات شارع است. و ما از این ابایی نداریم که بگوییم نوع مفاهیم در ادبیات شارع حقیقت شرعی هستند و عمقی که در این ادبیات هست را باید با خود این فرهنگ فهمید. و الا عرف صرف، رهن ما خواهد بود. ولو ما ادبیات عرفی را باید مدخل قرار دهیم و الا راهی به سمت استفاده از ادبیات شارع باز نخواهد شد. ولی معنای این حرف عرفی بودن مفاهیم در ادبیات شرعی نیست.

این بحث فهم عرفی از بحث های مهمی است که در مواجهه با ادبیات شارع باید مورد توجه و دقت باشد تا رهن ما نشود. در عین اینکه ادبیات عرف مدخل است ولی فهم نهایی نخواهد بود. شارع به زبان عرفی محض صحبت نکرده است که ما با عرف بخواهیم کار را تمام کنیم. وقتی قرآن می گوید «ماء» یا «سما» یا «علم» اینها را نمی شود با یک معنای عرفی ساده تمام کرد. اینکه شارع با عرف صحبت کرده است، دلیل بر این نیست که منتهای کلام امام در همان

ادبیات عرف آن زمان خلاصه شود. این کلام عمق و وجوهی دارد که با تفقه و سیر در معارف کم کم از آن پرده برداری می شود. و اصلاً محال است کسی عمق کلام امام را پیدا کند. وقتی امام به زراره می گویند «ماء» حتماً درک زراره از این حقیقت با خود امام متفاوت است. ما به میزان تولی به امام از این حقیقت دریافت می کنیم و الا هیچ وقت فهم ما با امام یکی نمی شود.

همین آب ساده ای که در ادبیات عرفی خودمان استفاده می کنیم این یک حقیقتی در عالم دارد و درک ما یک درک سطحی از این حقیقت است و البته همین درک های مشترک و حداقلی سبب تفاهم هم می شود. کمالینکه وقتی یک فیزیک دان می گوید «آب» با آنچه یک انسان عادی می گوید بسیار متفاوت است. امام وقتی می گوید «ماء» همه این حقیقت در نزد اوست و بدء خلقت و سرانجام و آثار و... او در همه عوالم در اختیار امام است. از آنجا که «کان عرشه علی الماء» تا آنجا که «انزل من السماء ماء»

البته اینجا بحث های جدی در مورد عرف هست که اینکه می گوئیم عرف مدخل است منظور کدام عرف است؟ آیا عرفی که در تطورات فرهنگ مادی رشد می کند هم می تواند مدخل قرار بگیرد یا خیر. ما فعلاً وارد این بحث نمی شویم فقط همین مقدار اشاره می کنیم که عرفی که در فرهنگ مادی رشد می کند حتماً حجت نیست. ولی عرف متشرعی که در فضای فرهنگی شرعی و تولی به دستگاه انبیاء رشد می کند این حجت و مدخل بحث می شود. لکن فهم تخصصی شرعی را نمی شود فهم عرفی نامید بلکه فهم تخصصی است که پایگاه و مدخل آن عرف متشرعی است.

ادبیات تخصصی شرعی و دوری از علوم تخصص بشری

همین جا آن نکته ای که چند بار تذکر داده ایم باید مورد توجه باشد که در حرکت به سمت ادبیات تخصصی، نباید از ادبیات تخصصی و مصلحات قوم استفاده شود. یعنی اینکه کسی می خواهد اصطلاح شارع را در معارف بدست آورد، نمی تواند اصلاحات تخصصی علوم دیگر را بر آن حاکم کند. مثلاً وقتی بدنبال «حکمت» یا «مصلحت» در ادبیات شرعی می گردیم؛ حتماً نمی توانیم معنای حکماء از این معانی را معیار قرار دهیم. این همان نکته ای است که مرحوم علامه در مقدمه المیزان تذکر می دهند که ادبیات قرآن را با عرف و حتی با ادبیات های تخصصی دیگر نباید فهم کرد بلکه باید به خود قرآن و به تعبیر بهتر با خود ادبیات شرع فهمید. عجیب اینکه عده ای ادعای می کنند که درک های عمیق از معارف جز با فلسفه و عرفان و تجربیات بشر حاصل نمی شود؛ بنظر کاملاً بعکس است و اگر این درک های بشری وارد فهم شود، مشکل برای رسیدن به ادبیات شارع ایجاد می کند.

نکته: بدانید یک مشکلی که ما در بحث های امروزی هم داریم، همین نگاه به مفاهیم است. دین از عدالت و رفاه و... حرف زده است ولی این در ادبیات دیگران مصادره می شود. اگر امروز عده ای می گویند باید عدالت یا توسعه ایجاد شود، واقعاً مقصود آنها چیزی غیر از مفهوم عدالت یا توسعه در ادبیات دین است. معنای بالاجمالی که ابتدائاً مورد نظر است شاید تفاوتی نداشته باشد ولی وقتی می خواهد دقیق شود، دیگر یک معنای عرفی ساده نیست بلکه اصطلاحی است که در ادبیات مدرن امروز، عدالت و توسعه معنای خاصی دارد. بلکه اصلاً در دستگاه اینها وقتی از عدل حرف می زنند، در واقع از جور دارند بحث می کنند. کل نظام و موازین آنها جائزانه است. چطور می خواهند عدل را محقق کنند؟! یا مثلاً می گویند آیا اسلام با رفاه مخالف است؟ جواب اینکه نخیر. ولی نکته اینجا نیست بلکه تعریفی که اینها از رفاه دارند و معنایی که تعمیق می کنند و اعماق این حقیقت را که می خواهند باز کنند، در دستگاه کفر و الحاد و روابط کافرانه و استکبار در مقابل خدا، واقع می شود و حرفی که از رفاه می زنند، می بینید هیچ ربطی به رفاه در دستگاه انبیاء ندارد. به تعبیر دیگر آنها هم از یک معنای ساده عرفی ابتدا شروع می کنند ولی در دستگاه کفر این حقیقت تبیین و تعمیق می شود. شما را با یک مفهوم عرفی ابتدایی همراه می کنند، بعد شما را به مفاهیم توسعه یافته خودشان ملزم خواهند کرد. مفاهیمی مثل دانش، علم، سواد، توسعه، پیشرفت، آزادی، عدالت و ثروت و رفاه و حقوق مردم و... در همه اینها این مشکل و مسئله هست. اما برگردیم به بحث شرح حدیث؛

شروع بحث امر و نهی انبیاء و حجج الهی و بیان سرفصل های بحث

تعبیری که در ادامه روایت هشام بن حکم هست و باید قدری توضیح بدهیم این است که فرمود: «فَتَبَّتْ الْأُمُورَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ» یعنی بعد از اینکه از دلالت بر مصالح و مفاسد و عامل بقاء و فناء انسان حرف زده است، فرموده ما نیاز به امر و ناهی داریم. غیر از اینکه حضرات باید ما را دلالت بر مصالح کنند، باید ما را امر و نهی هم بکنند. سوال مهمی که اینجا هست اینکه واقعاً چه نیازی به امر و نهی داریم؟! خب همین مقدار که به مصالح و مفاسد دلالت می کنند چرا کافی نباشد؟!

بررسی این مسئله را در قالب نکاتی باید بحث کنیم که فعلاً به آنها اشاره می کنیم. نکته اول اینکه امر و نهی از جهت عرفی که معنای روشنی دارد و جای بحث ندارد. از جهت معنای اصولی هم بزرگان در علم اصولی بحث هایی ذیل بحث امر و نهی دارند و عمده هم بحث هایی است که برای رسیدن به حکم الزامی شرعی است و الاکانه در آنجا روشن است که مولی اراده مولوی لزومی دارد و باید بحث کرد که ماده امر یا صیغه امر آیا دلالت بر اراده لزومی مولی دارد یا خیر. اما در مورد حقیقت امر و نهی مولی، کمتر در اصول بحث می شود؛ هرچند در کلمات متاخرین بحث هایی در مورد این

مسئله هست؛ که آیا حقیقت آن اراده مولی است و علاوه بر اراده چیزی به عنوان جعل شرعی هم در کار هست و یا اصلاً هیچ کدام نیست بلکه ارشاد به مصالح است.

نکته دوم در بحث این است که توضیح دادیم که در این روایت بیان شده است که حکمتی در خلقت انسان هست و این مصالح و مفاسدی که در روایت بیان می شود تناسبات همین حکمت است و حکمت با همین مصالح بدست خواهد آمد. و بعد در ادامه روایت بحث امر و نهی به این مصالح مطرح شده است. یعنی آنچه که در آن مصلحت است مأمور به خداوند خواهد بود و چیزی که مفسد در آن است مورد نهی قرار خواهد گرفت. به تعبیر دیگر بغیر از امر و نهی یک ملاکاتی در اعمال انسان هست که مقتضی امر و نهی شده است. اینطور نیست که امر و نهی خداوند متعال به هر چیزی تعلق بگیرد مهم نیست؛ این همان حرفی است که منسوب به اشاعره است که امر و نهی الهی مهم است و متعلقات هیچ اهمیتی ندارد. این روایت و روایاتی حضرات معصومین بشدت با این حرف مخالفت کرده اند که امر و نهی الهی به هر چیزی تعلق بگیرد. خدا به معروف امر می کند و از منکر نهی می کند. نه اینکه هر چیزی که مولی امر کرد این معروف می شود؛ این هم خود بحثی است که باید قدری تبیین شود.

نکته سوم این است که آیا این مصالح و مفاسد در واقع، اصل در امر و نهی خدا هستند و امر و نهی خصوصیت ندارد و لباً ارشاد به همان مصالح و مفاسد هستند؟ یعنی امر و نهی روحش دلالت به مصالح است یا اینکه خود امر و نهی خصوصیت دارد؟ مثلاً در باب اوامر ارشادی همین را می گویند که اینها امر و نهی واقعی نیستند بلکه ارشاد به جزئیت و شرطیت هستند. مثلاً وقتی روایت می گوید «لا تفضل فی ما لایوکل لحمه» این حقیقتاً نهی که نیست بلکه ارشاد به مانعیت در صلاه است.

آیا ممکن است شبیه همین حرف در جمیع اوامر الهی گفته شود که اینها امر و نهی واقعاً نیست بلکه ارشاد به مصلحت و مفسد انسان است و فقط ادبیات آن امر و نهی است؟! یا اینکه گفته می شود که امر مولوی چیزی اضافه بر مصلحت و مفسد در متعلق است و اگر امر و نهی نباشد اصلاً مصلحت در متعلق استیفا نمی شود. و اگر کسی امر و نهی را خصوصیت برایش قائل است، به چه توضیحی خصوصیت پیدا می کند.

بعضی تعابیر مرحوم اصفهانی موهم این معنا است که شارع برای اینکه ما به مصالح و مفاسد برسیم، به آنها امر و نهی کرده است و این اعمال مولویت برای تحریک به سمت امتثال است. کانه امر و نهی واسطه رسیدن به مصالح و مفاسد هستند و اصل همین متعلقات است و امر و نهی طریقیست دارد. این معنی البته انکار نیاز به امر و نهی مولوی نیست ولی

روح این اعمال مولویت و جزا و عقاب برای رسیدن به همان مصالح و مفاسد بوده است. حال باید بررسی کنیم این حرف آیا حرف درستی است و اگر صحیح هم هست به چه معنایی قابل قبول خواهد بود.

نکته چهارم در بحث این است که اگر خداوند متعال به هردلیلی ما را امر و نهی کرده است، اینکه در روایت فرمود حجج الهی هم باید امر و ناهی باشند آیا این ابلاغ امر و نهی خداست یا اینکه واقعاً خود آنها امر و نهی دارند و الا این مصالح استیفاء نمی شود و حکمت الهی واقع نمی شود؟! و به تعبیر دیگر اگر حجج الهی «المظهرین لامر الله و نهیه» هستند این اظهار همان دلالت و اخبار است یا با امر و نهی خود امر الهی را اظهار می کنند؟! البته روشن است که اگر قائل شویم که امر و نهی حجج الهی خودش موضوعیت دارد، این در عرض فرمان و امر الهی نیست لذا در روایت هم فرمود «آمرون و ناهون عن الحکیم العلیم» یعنی امر و نهی آنها از جانب خداست.^۱

ظاهر این روایت همین است که هم امر و نهی در رتبه سابق نیاز به مصالح و مفاسد دارد و هم شما نیاز به امر و نهی دارید ولی اینکه چرا ما نیاز به امر و نهی داریم در این روایت توضیح داده نشده است. نیز ظاهر روایت همین است که حجج الهی خودشان امر و ناهی هستند و فقط این نیست که اخبار از امر و نهی می کنند بلکه خودشان هم در مقام امر و حکم قرار می گیرند. لکن این هم باید توضیح داده شود که چرا اینطور است. هرچند ما منکر این نیستیم که جاهایی هم حجج الهی و انبیاء اخبار از امر و نهی هم کرده اند.

اشاره به بحث اهمیت امر و فرمان در دستگاه الهی و مادی

همین جا نکته آخر را هم اشاره کنیم که در تحلیل این بحث باید توجه کنیم که همانطور که در دستگاه الهی امر الهی و امر حضرات معصومین بلکه امر مومنین نسبت به هم وجود دارد، و قرار است در این نظام امر، اتفاقی بیافتد، در دستگاه شیطان هم همین نظام امر هست. امروز تمدن غرب و دستگاه مادی واقعاً عالم را امر به کفر و استکبار و فحشاء و بدی ها می کند. اینکه فرمود: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»^۲ یعنی او می خواهد سلطنت کند و مردم را بدنبال خود ببرد و سلطنت بر آنها داشته باشد و این حکمرانی و فرمانروایی اوست با امر و نهی و فرمان او برپا

^۱ - به تعبیری که در معتبره محمد بن سنان فرمود: «قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَتُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُجَلُّونَ مَا يَسَاءُونَ وَ يُحْرَمُونَ مَا يَسَاءُونَ وَ لَنْ يَسَاءُوا إِلَّا أَنْ يَسَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» یعنی مشیت آنها ذیل مشیت خداست و چیزی در عرض مشیت خدا نیست. مقام تفویض در روایات به همین معناست. الکافی (ط-الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۴۱

^۲ - سوره مبارکه نحل آیه ۱۰۰

می شود و او اطاعت انسان ها را می خواهد. در آیه دیگر فرمود: «وَلَا مَرْنَهُمْ»^۲ یعنی امر می کند و عده ای را راه می اندازد. این فرمانی است که در خارج نفس انسان است ولی در درون انسان نفوذ می کند و او را حرکت می دهد.

به تعبیری یک امری از بیرون عالم الهی یا مادی صادر می شود و این فرمان در درون انسان بعث ایجاد می کند ولو این ایجاد جبر نمی کند. البته در نظام الهی خداوند امر به توحید را در درون انسان هم قرار داده است و بعید نیست گفته شود که الزامات اخلاقی ابتدایی در درون انسان صرفاً میل نیست بلکه در واقع میل انسان به یک امر و فرمان الهی در درون انسان برگشت می کند. اینکه مثلاً ما میل به «صدق» داریم علت اش این است که فرمانی در درون انسان هست. یا نسبت به قبائح یک نهی ای در درون ما قرار دارد. البته از بیرون هم انبیاء و حجج امر و فرمانی دارند و می خواهند این امر را در درون انسان نافذ کنند و تا این امر و فرمان در درون انسان مستقر شود.^۴

در ضمن این دو دستگاه امر و فرمان هم یک فرآیند بسیار پیچیده ای هم دارد و اینطور نیست که به سادگی امر و نهی الهی یا شیطان در عالم نفوذ کند. همانطور که فرمان شیاطین جن و انس در عالم با یک دستگاه پیچیده ای منتشر می شود و نیاز به رسانه و هنر و... دارد و بشر را به سمت استکبار حرکت می دهد، امر و نهی الهی هم همینطور است و صرفاً یک ابلاغ عرفی امر نیست. الان در آنطرف دنیا برای همه عالم تصمیم می گیرند و فرمانی صادر می کنند و همه لوازم آن از ساختارها و فضای رسانه ای و تهدید و جزای مناسب با آن را فراهم می کنند، تا این فرمان جاری شود.

همین جعل قانون های عرفی که در دستگاه کفر رخ می دهد برخلاف کسانیکه می گویند این امر و نهی نیست و صرفاً یک جعل قانونی است، روح آن فرمان روایی است و اصلاً مسیر خدایی فراعنه در عالم شده است. این اعمال قدرت و سلطه بر عالم است و اسمش را قانون می گذارند و بسترهای اجتماعی در طوع و انقیاد نسبت به آن را تنظیم می کنند. اصلاً روح کار طواغیت همین است که انسان ها را تسلیم خود کرده و آنها را برده خود کنند. در دستگاه الهی هم دقیقاً همینطور است و این امر و حکم و فرمان الهی است که دارد جاری می شود و جریان تسلیم به اراده الهی شدن است.

لذا فعلاً همین مقدار اشاره می کنیم که یک امر و فرمانی از جانب خدا صادر می شود و این امر از یک دستگاهی عبور می کند تا مستقر شود و به فعلیت و تحقق برسد. دستور به صلاه یک دستور عرفی ساده نیست بلکه فرمان الهی برای محقق شدن این حقیقت در عالم است و این امر الهی از طریق اولیاء الهی جاری خواهد شد و آنها این حقیقت را در اراده

^۲ - در آیه شریفه فرمود: «وَلَا تُؤْمِنُ لَهُمْ وَلَا أُولَئِكَ لَهُمْ فَا لْيَبْتَئُوا أَن تَأْمَنُوا بِآيَاتِنَا وَأَن نَّؤْمِنُ بِآيَاتِهِمْ وَلَئِن نَّؤْمِنُ بِآيَاتِهِمْ فَلْيَرَدُّهُنَّ إِلَىٰ آيَاتِنَا وَلَئِن نَّؤْمِنُ بِآيَاتِهِمْ فَلْيَرَدُّهُنَّ إِلَىٰ آيَاتِنَا» سوره مبارکه نساء آیه ۱۱۹

^۴ - اشاره به عبارت «المستقرین فی امر الله» که خود حضرات معصومین اینطور هستند که امر و فرمان الهی در وجود آنها مستقر شده و همه وجود آنها سراسر امر الهی است و فقط امر الهی آنها را حرکت می دهد.

های انسانی جاری می کنند. معنای «مظهرین لامر الله» همین است. کسی هم که می خواهد اظهار امر الهی کند خودش «المستقرین فی امر الله» باید باشد. امر الهی در وجود او جاری شده است و از وجود او این امر به بقیه خواهد رسید و وجود آنها را هم تسخیر می کند. و این کار صرفاً با ابلاغ هم نیست بلکه خودشان امر و نهی می کنند و البته امر و نهی آنها، فرمان الهی است.

فرمان البته تبدیل به نظام سیاسی و حکومتی هم در جایی ممکن است بشود. یعنی برای جاری کردن امر الهی ساختار سازی می شود ولی باید توجه شود که جریان امر و نهی الهی در عالم فقط به ساختار حکومتی نیست و کاری که حضرات می کنند کاری بالاتر از این است. امام برای جاری کردن امر الهی، عاشورا برپا می کنند و تصرفات تاریخی در بشریت انجام می دهد. سیدالشهداء با حکومت سال ۶۱ که کار نداشته است بلکه جاری کردن امر توحید در عالم را هدف گرفته بوده و کارشان را هم تمام کرده اند؛ «اشهد انک قد اقامت الصلاه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر» و به تدریج هم لوازم آن در عالم محقق خواهد شد. لذا اینکه ما امر و نهی را یک امر ساده عرفی بدانیم و خیال کنیم، امر الهی هم انشاء اعتبارات است حرف عجیب و ناتمامی است! ان شاء الله در جلسات آینده قدری در مورد این نکات بحث خواهیم کرد. والحمدلله...